



انترناسیونال

۸۱ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-communist Party of Iran

جمعه، ۱۲ فروردین ۱۳۸۴، ۱ آوریل ۲۰۰۵

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

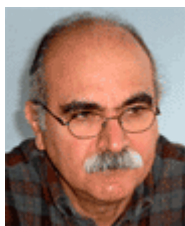
www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود

Fax: 001-519 461 3416

anternasional@yahoo.com

سردبیر: محسن ابراهیمی



دوره پسا جنگ سرد و پولاریزاسیون طبقاتی در ایران

بررسی انقلاب و ضد انقلاب در ایران بر متن شرایط جهانی

حمید تقوایی

مینامید. این لباس تنها یک پوشش سیاسی آرمانی نبود. بطور واقعی یک بلوک جهانی، بلوک شرق، وجود داشت که در تقسیم بندی آن دوره دنیا با این نوع ایده ها و آرمانگرایی ها تداعی میشد و الگو و اردوگاه و مدل اقتصادی خاص خودش را برای جهان سوم داشت و یک نیروی حامی و مدافع این نوع جنبشهای جهان سومی در رقابت با اردوگاه رقیب بود.

در آن دوره طبقات حاکم و بورژوازی جهانی دعوای داخلی را هم تحت نام مارکسیسم حل و فصل میکردند. مارکس و انگلس در مقدمه مانیفست کمونیست کدام دولت و حزب حاکمی است که مخالف خودش را به کمونیسم متهم نکند. در جهان سومی که پس از پیروزی انقلاب اکتبر شکل گرفت این دیگر تنها اتهام حکومتها به مخالفینشان نبود بلکه هر حزب اپوزیسیون نیز خود را کمونیست میدانست. هر کس به وضعیت موجود اعتراضی داشت خود را چپ و کمونیست میخواند. ناصر در مصر چپ بود و جبهه ملی هم شاخه چپ داشت و مبارزات ضد استعماری و رفمیستی تحت نام سوسیالیسم آفریقائی و آسیائی شناخته میشدند. در اروپای غربی

صنعتی بشود و فرد مبارز و میلیتانت که بخودش کمونیست میگفت، حالا بعنوان مائوئیست و یا کمونیست روسی و یا چریک و یا هر گرایش دیگری، میخواست با غرب بجنگد تا این عقب ماندگی را جبران کند و به تمدن امروز، به جهان اول، برسد، مستقل بشود و صنعتی بشود و روی پای خودش بایستد. درست مانند دهقان مورد اشاره مارکس که در آرزوی "زمین خودش" و "احشام خودش" و "کوت تپاله خودش" بود، چپ تپسک جهان سومی هم برای "کشور خودش" و "صنعت خودش" و "منابع زیر زمینی خودش" مبارزه میکرد. دوره نفوذ و محبوبیت جهانی کمونیسم پس از پیروزی انقلاب اکتبر بود و هر جنبش اعتراضی خود را کمونیست مینامید. بورژوازی صنعتگرا و خرده بورژوازی استقلال طلب جهان سومی خودش را مارکسیست میدانست و اعتراض اش به استعمار و "چپاولگری بیگانگان" و سرمایه های بزرگ جهانی را در لباس چپ بیان میکرد، بورژوازی میلیتانت و ضد فتودال در چین، کمونیست میشد و خرده بورژوازی ایران هم بر علیه آمریکا و سگ زنجیری اش خودش را چپ

تحوالات سیاسی مهر این بلوک بندی را بر خود داشت. همه دنیا بین این دو بلوک تقسیم شده بود و مبارزات و انقلابهای آزادیبخش در جوامع جهان سوم غالباً به مقابله بین این دو بلوک و جابجائی در کشورهای عضو این دو بلوک منجر میشد. اغلب این مبارزات و انقلابها نیز تحت نام سوسیالیسم و طبقه کارگر و یا خلق تحت ستم و غیره صورت میگرفت. مارکسیسم و ایده ها و آرمانهای چپ، و انقلاب تحت نام این آرمانها و ایده ها، یک گرایش و جریان سیاسی قوی در جهان سوم بود. انقلابهای ضد استعماری و ضد فتودالی و ضد سلطه و نفوذ آمریکا و غرب تحت نام کمونیسم و با پرچم مارکسیسم صورت میگرفت. آن دنیا طور دیگری درباره خودش فکر میکرد. یک جوان ۱۷- ۱۸ ساله جهان سومی که در آن دوره با سیاست آشنا شده بود و افکار چپی پیدا کرده بود، تحت تاثیر روندها و جنبشها و جریانات فکری و سیاسی رایج در آن دوره به استعمار و به آمریکا اعتراض داشت که نمیکارد صنایع ما رشد کند و منابع ملی را چپاول میکند و ما را عقب نگاهداشته است و غیره. جهان سوم، جهان عقب مانده، میخواست

مجزا از بقیه دنیا نیست. انقلاب ایران ویژه است نه تنها به این معنی که با انقلابهای قبلی در خود ایران، با انقلاب ۵۷، و با گذشته فرق میکند. بلکه ویژه است بخصوص به این معنی که در سطح جهانی، در یک دوره جدید اتفاق میافتد. برای بررسی انقلاب ایران باید ابتدا خصوصیات این دوره را بشناسیم.

فروپاشی شوروی و گذار به قرون وسطی

دوره گذشته که از جنگ جهانی دوم آغاز شد و دوره جنگ سرد نامیده میشود دوره رقابت و تقسیم جهان بین دو بلوک رقیب بود. بلوک سرمایه داری بازار آزاد و بلوک سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم. این تقسیمبندی در نهایت از یک قطبندی طبقاتی ریشه گرفته بود. گرچه انقلاب اکتبر در نهایت به شکست کشیده شد و به سرمایه داری دولتی در روسیه منجر شد ولی در هر حال ظاهر و شکل رسمی قضیه مقابله بین بلوک سوسیالیستی و بلوک سرمایه داری بود و هر جا کشمکش بود از آمریکای لاتین تا خاورمیانه

این نوشته بر مبنای سخنرانی در پنجم بیست و دوم تنظیم شده است.

ما در دوره ای کاملاً و اساساً متفاوت از گذشته، متفاوت از دوره آخرین انقلابها، نظیر انقلاب ۵۷، به سر میبریم. باید روشن کنیم مشخصات این دوره چیست و انقلاب در این دوره چه خصوصاتی دارد؟ روشن است که هر انقلابی ویژگیهای خودش را دارد. انقلاب اکتبر شبیه انقلاب فوریه در خود روسیه نبود. انقلاب آتی ایران مثل انقلاب ۵۷ نیست و انقلاب ۵۷ هم شبیه انقلاب مشروطه نبود. همه انقلابها با هم متفاوتند. ولی انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است به این معنای مشخص هم ویژه است که در متن شرایط جهانی جدیدی اتفاق میافتد. جدید از نظر توازن نیروهای طبقاتی در کل دنیا، از نظر افقهای سیاسی و الگوهای حکومتی و الگوهای اپوزیسیون و الگوهای مبارزه و مخالفت. جدید از لحاظ جنبشهای سیاسی که پا گرفته و جلو آمده اند و روندهائی که مد شده اند و آرمانها و چشم اندازها و توقعاتی که عوض شده اند و تبیینات مختلفی که طبقات از وضعیت سیاسی دنیا دارند. ایران یک جزیره

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

هم سوسیالیسم بورژوازی در بستر اصلی سیاست بود. در اسکاندیناوی احزاب سوسیال دموکرات در حکومت بودند، حکومت‌هایی که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری غربی با دو حلقه خود را به مارکس منتسب میکردند. سوسیالیست‌های آلمانی و فرانسوی نیز جنبش و احزاب مهم و مطرحی بودند.

این دوره با همه ویژگی‌هایش با فروپاشی دیوار برلین به سر رسید. امروز ظاهراً دیگر نه انقلابی در کار است و نه چپ و سوسیالیسم محلی از اعراب دارد. گویا دوره دوره انتخابات و رژیم پنج از بالاست و اگر هم صحبتی از انقلاب هست، از نوع مخملی است. گویا بقول فرانسویس فوکویاما پایان تاریخ است و مبارزه طبقاتی تمام شده است. گویا طبقات دیگر به هم برخورد نمیکنند، انگار به سپرهایشان نمود بسته اند، بهم میسایند و رد میشوند و همه چیز نرم و مسالمت آمیز حل و فصل میشود. گویا با انتخابات میشود قدرت را از دست يك طبقه گرفت و به طبقه دیگری داد. گویا طبقات دیگر تضاد منافع ندارند و دنیا دیگر به طبقات تقسیم نمیشود، بلکه به تروریسم اسلامی و دموکراسی غربی تقسیم میشود. گویا نیروی سیاه تنها اسلام سیاسی است و دموکراسی غربی برای تمدن و انسانیت میجنکد. این درک دنیا از خودش است، درک رسمی که میخواهند به افکار عمومی بقبولانند و حتی درک جریانات سیاسی اپوزیسیون حکومتها نیز همین است.

در دنیای پسا جنگ سرد، تفکر رایج در مورد انسان و سیاست و جامعه، مدل‌های اقتصادی، الگوهای حکومتی، روندها و جریانات و بستر اصلی سیاسی در پوزیسیون و اپوزیسیون، الگوهای مبارزه و اعتراض اینها همه عوض شده، به راست چرخیده، و به قهقرا رفته است. ولی واقعیت سرسخت همچنان سر جای خودش هست: تا وقتی استثمار هست، طبقات هم وجود دارند و تا وقتی طبقات وجود دارند هر مبارزه و تحول و پیشروی و پسروی و تعرض و عقب نشینی ای در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی و فکری و فرهنگی خواه ناخواه امری طبقاتی است. این نمدها و پنبه هائی که وانمود

میکند به سپر طبقات بسته شده تخیلی و تصنعی است. مبارزه طبقات با حتی بیشتر از گذشته ادامه دارد حتی اگر تمام سیاستمداران و متفکرین حاکم آنرا انکار کنند. فقط باید اندکی عمیق شد تا فهمید که در پس ظاهر قضایا چگونه طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر، کاپیتالیسم و سوسیالیسم و راست و چپ در برابر هم قرار گرفته اند.

هیچ حزبی نمیتواند روی انقلاب ایران متمرکز بشود و نقشه عمل و استراتژی و تاکتیکش را تعیین کند بدون اینکه این تغییرات اساسی را در سطح جهانی ببیند و بحساب بیاورد. باید بر بستر این شرایط جدید و بیسابقه به سراغ انقلاب ایران رفت و این برای ما نکته جدیدی نیست. کمونیسم کارگری اساساً در مقابل و در نقد دنیای سرمایه داری بعد از جنگ سرد خود را تعریف کرد. ما جنبش کمونیسم کارگری هستیم و کمونیسم کارگری در مقابل فروپاشی دیوار برلین سر برآورد. با فروپاشی بلوک شرق، بلوک غرب هم دیگر بی معنا میشد و فرو میریخت. و جنبه مثبت این تحول، همانطور که منصور حکمت پیش بینی کرد، این بود که کمونیسم‌های طبقات و اقشار دیگر، کمونیسم‌های غیر کارگری، جاذبه خود را از دست دادند و با زبان واقعی طبقه خود حرف زدند و بدنبال امر خودشان رفتند. منتهی رفتند و گفتند مبارزه طبقاتی تعطیل شد. امروز دیگر از طبقات حرف زدن مد نیست. درست در زمانی که در سراسر جهان عمیقترین شکافهای طبقاتی را داریم و بالاترین نرخ استثمار را داریم و وحشیانه ترین جنگها و بیشترین فجاج انسانی و سیاسی و اجتماعی را داریم، درست در این شرایط وجود طبقات و اینکه دنیا تحت سلطه مطلق العنان طبقه سرمایه دار به اینجا رسیده است، انکار میشود.

امروز نقد طبقاتی جهان ما وظیفه ای تاریخی است که در برابر کمونیسم کارگری قرار گرفته است. امروز بیشتر از هر زمان دیگر این گفته معنی دارد که رهائی کل جامعه بشری در گرو سوسیالیسم است، این بیش از هر زمان دیگر معنی دارد که طبقه کارگر با رهائی خودش کل دنیا را رها میکند. و

سوسیالیسم بیش از هر زمان دیگر به یک نیاز عاجل جامعه بشری تبدیل شده است. چرا چنین است؟ خصوصیات این دوره تازه کدامست و چه عواملی جنبش چپ و سوسیالیسم را در محور مبارزه برای تمدن و انسانیت در جهان امروز قرار میدهد؟ اجازه بدهید قبل از بررسی مورد مشخص ایران در خصوصیات جهان امروز بیشتر دقیق بشویم.

الگوهای حکومتی و اپوزیسیون راست و چپ

پوزیسیون و اپوزیسیون در وضعیت امروز و به معنی نظم نوینی اش چیست؟ من به این اشاره کردم که در دوره جنگ سرد، بویژه در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی، چپ در دنیا پرچم مبارزات مختلف بود و حتی دعوای درون خانوادگی بورژوازی هم تحت لوای چپ انجام میشد. هر جریان معترضی با هر آرمان و هدفی تحت نام چپ مبارزه میکرد. چپ غیر کارگری که امرش مبارزه با استعمار و عقب ماندگی صنعتی و استقلال ملی و کلا از جهان سوم خارج شدن و پیوستن به جهان اول بود. چپ پوششی بود برای این اهداف و آرمانهای اجتماعی بورژوازی و خرده بورژوازی. مضمون اجتماعی این چپ چه در روایت ارو کمونیستی و سوسیال دموکراسی و چه در شکل کاستریستی و چریکیستی و یا سوسیالیسم نوع روسی و چینی، اعتراض به نقائص سرمایه داری و تلاش برای رشد سرمایه داری و بویژه در کشورهای جهان سوم رشد صنعت و صنعتی شدن بود. همه اینها از نوع سوسیالیسم هائی بودند که مانیفست کمونیست با نقد آنها شروع میشود. اگر مارکس در دهه هفتاد مانیفست را مینوشت حتما از اینها هم در کنار سوسیالیسم دهقانی و در لیست سوسیالیسمهای بورژوازی نام میبرد. این جریانات بودند که اساساً دنیای موجود و حکومت‌های موجود را چالش میکردند. بویژه در جهان سوم اپوزیسیون به معنی چپ بود. اپوزیسیون حکومت‌های جهان سومی عموماً این نوع جنبشها و جریانات چپ بودند.

اما پوزیسیون چه بود؟ الگوهای حکومتی بورژوازی برای کشورهای جهان سومی چه بود؟ شاهان و

خانواده های سلطنتی، خونتاهای نظامی و حکومت‌های ارتشی، و جمهوریهای دیکتاتوری و رئیس جمهورهای مادام العمر، اینها مدل‌های رایج حکومتی در جهان سوم بودند. اینها همه جزء بلوک دموکراسی غربی بودند، از پینوشه تا اعلیحضرت همایونی تا پاپادوک همه اینها نمایندگان جهان سومی دموکراسی غربی محسوب میشدند. در برابر این نوع حکومتها جنبش استقلال طلب شرقزده صنعتگرایی ضد خارجی در لباس چپ در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین مدل اپوزیسیون را تشکیل میداد.

امروز هر دو این مدلها عوض شده است. مدل‌های حکومتی امروز چیست و چه جریاناتی چالش اش میکنند؟ مدل‌های که با ریختن دیوار برلین در جمهوریهای سابق شوروی و در اروپای شرقی مد شد حکومت‌های قومی و مذهبی و نژادی است که عمدتاً با شیوه های جدید و بیسابقه ای که به انقلاب مخملی و رژیم پنج از بالا معروف شد روی کار آمده اند. این مدل بعداً به کشورهای دیگر هم بسط یافت و فعلاً دو نمونه آنها در عراق و افغانستان سر کار گذاشته شده اند. این مدل بر خلاف دوران گذشته با ظاهر و پرچم دموکراسی غربی و جامعه مدنی کار نمیکند. قبلاً دیکتاتورهای در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین ظاهر پارلمانی داشتند، به اسم جامعه و ملت حکومت میکردند و اگر هم جانی پارلمانی نبود و یا پارلمانی بسته میشد این يك ضعف حکومت بحساب میامد و در هر حال مدل مقبول و پذیرفته شده، "حاکمیت ملی" مبتنی بر دموکراسی پارلمانی بشیوه غربی بود. امروز دیگر از این خبرها نیست. حکومتها مستقیماً و صریحاً و علناً بر پایه قوم و نژاد و قبایل و مذاهب بنا شده اند و گرچه هنوز هم میکوشند لباس دمده شده دموکراسی غربی را به تنشانش کنند - بالاخره باید معلوم باشد آمریکا سرور دنیاست - ولی مبنا و اساس آن جامعه و حکومت مدنی نیست. از این پس به این نوع حکومت‌های قومی-مذهبی که بر جوامع مرکب از اقوام و مذاهب و نژادها حکومت میکنند، و بالانسی از این نیروها را نمایندگی میکنند دموکراسی

اطلاق میشود! نوع و مدل حکومت از این پس قرار است قومی-مذهبی باشد. البته این هدف عامدانه بورژوازی آمریکا و یا غرب نیست، اینطور نیست که استراتژیست‌هایشان آگاهانه این هدف را دنبال میکنند، دول غربی پراگماتیست اند و از ماتریال موجود و آماده در جوامع برای پیشبرد اهدافشان استفاده میکنند و در دنیای امروز این ماتریال موجود اساساً مذهبی، قومی، نژادی و قبیله ای و عشیرتی اند، ماتریالی که خود حاصل سیاست‌های دول غربی پس از پیرویشان در جنگ سرد بوده اند. این پراگماتیسم تئوریزه میشود و با تز "برخورد تمدنها" در استراتژی غرب و اسلام سیاسی هر دو مورد استفاده قرار میگیرد.

در آفریقا میبینید جنگ قبایل چه آتشی بر پا کرده است، در جمهوریهای سابق شوروی نظیر گرجستان و چینیا و قرقیزستان و غیره هم می بینید که ملیت و نژاد و مذهب چه نقش برجسته ای در تحولات ایفا میکنند، خاورمیانه میدان تاخت و تاز این نیروهاست و تروریسم اسلامی همه جا دارد عرض اندام میکند. امروز این يك واقعیت سیاسی است که در جهان سوم مذهب و قوم پرستی و نژاد پرستی و ناسیونالیسم در افراطی ترین شکلش جزء جریانات پایه ای اش شکل دهنده هم حاکمیت و هم نیروهای اپوزیسیون این حکومتها است. بیشتر و بیشتر شکل قومی مذهبی به خود میگیرند و در غرب این برسمیت شناخته میشود و تزها و نظراتی مثل نسبیت فرهنگی و مالتی کالچرالیسم و غیره مطرح میشود که در فلسفه سیاسی برای این نوع حکومت‌های غیر مدنی جا باز میکند و آنها را توجیه میکند. در آنوقت در مقابل اینها نیز، نوع اپوزیسیون غرب و این نوع حکومت‌های غربی، باز میبینیم که اسلام سیاسی و ناسیونالیسم و قومگرایی یکه تاز میدان میشود. عراق يك نمونه روشن این وضعیت است. سیستمی در کنار آمریکاست و مقتدی صدر در اپوزیسیون او، ناسیونالیسم عرب پرو آمریکائی در حکومت است و ناسیونالیسم بعثیستی در مقابلش، نیروهای شیعه دورن حکومتی داریم، و

نیروهای سنی مقابل حکومت. نیروهای کرد در حکومت شریکند و ترکمنها مخالفند و غیره. این نمونه تیبیک وضعیت سیاسی در دنیای امروزست.

بر متن این شرایط سیاسی شیوه های دخالتگری غرب و آمریکا در انقلابها و تحولات جهان سوم و دوم نیز تغییر کرده است. بورژوازی غرب قبلا با کودتای ارتشی، با سازماندهی نیروهای مزدور نظیر کنترا، و با حمایت نظامی از حکومتهای وابسته به خود در انقلابها دخالت میکرد و یا از آنها پیشگیری میکرد. اما امروز شیوه رایج دخالت مستقیم نظامی است نه به شیوه ویتنام، چون کسی با جنبش توده ای نظیر ویت کنگ حکومتها را چالش نمیکند. حتی برای چپهای غیر کارگری هم دیگر انقلاب مد نیست. شیوه نظامی دخالت آمریکا حمله پیشگیرانه و رژیم چنج از بالاست. "دموکراسی" را با بمب میبرد و میزند توی سر مردمی که میخواهند "آزاد" کنند! این شیوه جدیدی است. و میتوانند این کار را بکنند چون رقیبی در کار نیست، چون جهان یک قطبی شده است. روسیه که هیچ کاره است و قطبهای اقتصادی مثل ژاپن و چین هم فعلا ادعائی ندارند. بخصوص چین غول اقتصادی که پیش بینی میشود تا چند سال دیگر به یک قدرت بلامنازع اقتصادی تبدیل خواهد شد از لحاظ سیاسی فعلا ادعائی ندارد. بنابراین میدان برای یک تازی آمریکا باز است، آمریکا میتواند مستقیما با ارتش خودش دخالت کند. حمله پیشگیرانه میکنند، حمله پیشگیرانه یعنی به هر کشوری زورمان برسد و منافعمان ایجاب کند حمله میکنیم. شاکای و قاضی و صادر کننده حکم و مجری حکم هم خود دولت فحیمه آمریکاست. نه ناتو را قبول دارد و نه شورای امنیت را و نه سازمان ملل را. اگر اینها میخواهند وارد بازی شوند باید در مناسبات و با مقررات جدیدی که آمریکا تعیین میکند وارد بازی شوند. هدف و شیوه رسیدن به هدف کاملا منطبق است با استراتژی نظم نوین و تبدیل شدن به تنها قطب جهان یک قطبی بعد از جنگ سرد. این کاریست که بورژوازی آمریکا میکند. میخواهد ضعف نسبی اقتصادیش در مقایسه با رقبائی

مثل چین و ژاپن و اروپای واحد را با قدرت نظامی اش بیوشاند و بعنوان رهبر دنیای صنعتی بر دنیا حکومت کند.

خصلت طبقاتی اسلام سیاسی

در این میان اسلام سیاسی که آمریکا را چالش میکند و میخواهد با قوانین اسلامی حکومت کند محصول سیاسی و حتی نظری و فلسفه سیاسی خود آمریکا و غرب است. در ایران و افغانستان و عراق خود دول غربی اسلامیه را علم کردند و به حکومت رساندند و در خود آمریکا و اروپا هم در نظریات و دکترین های سیاسی و اجتماعی با تزهائی شبیه نسبت فرهنگی در را

سیاست خارجی پراگماتیسم سیاسی دول غربی ماتریالی را بکار میگیرد که قبلا خود آنرا ساخته و پرداخته است و همین ماتریال حاضر و آماده از طرف نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی محلی و بومی نیز بر علیه آمریکا و غرب بکار گرفته میشود. این بویژه در مورد جنبش اسلام سیاسی صدق میکند.

اسلام سیاسی در نتیجه استیصال و بی آلتراثتیوی بورژوازی جهانی و بورژوازی ایران در مقابل انقلاب ۵۷ در ایران بقدرت رسید و به این معنا از بدو تولد مهر درماندگی و پوسیدگی بورژوازی در مقابل مبارزات آزادیخواهانه مردم را بر خود داشت. با اضمحلال بلوک شرق این خصلت ارتجاعی اسلام

مواهب آن کاملا بدور ماند. بورژوازی عرب خود را ناگزیر یافت در مقابله با اسرائیل و بعنوان اپوزیسیون غرب جایی برای خود در دنیای جدید باز کند. پیروزی انقلاب اکتبر به این تلاشها برای چند دهه شکل و پوشش چپ داد. از سوسیالیسم عربی تا ناصریسم و بعثیسم و رشد سازمانهای چپ طرفدار چین و شوروی در جنبش فلسطین همه انعکاسی از این اعتراض بورژوازی عرب برای وارد شدن به دنیای جدید بود. در این دوره اسلام سیاسی نقشی ایفا نمیکرد و اصولا به معنا و در ظرفیتی که امروز پیدا کرده است در صحنه خاورمیانه حضور نداشت.

فرو ریختن دیوار برلین این ظاهر

در دنیای پسا جنگ سرد، تفکر رایج در مورد انسان و سیاست و جامعه، مدل های اقتصادی، الگوهای حکومتی، روندها و جریانات و بستر اصلی سیاسی در پوزیسیون و اپوزیسیون، الگوهای مبارزه و اعتراض اینها همه عوض شده، به راست چرخیده، و به قهقرا رفته است. ولی واقعیت سرسخت همچنان سر جای خودش هست: تا وقتی استثمار هست، طبقات هم وجود دارند و تا وقتی طبقات وجود دارند هر مبارزه و تحول و پیشروی و پسروی و تعرض و عقب نشینی ای در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی و فکری و فرهنگی خواه ناخواه امری طبقاتی است. این نمدها و پنبه هائی که وانمود میکنند به سپر طبقات بسته شده تخیلی و تصنعی است. مبارزه طبقات با حدتی بیشتر از گذشته ادامه دارد حتی اگر تمام سیاستمداران و متفکرین حاکم آنرا انکار کنند.

سیاسی محمل و کاربردی جهانی پیدا کرد و بویژه پس از یازده سپتامبر به یک جنبش تروریستی ضد آمریکائی در دنیا تبدیل شد. جنگی که پس از یازده سپتامبر در سطح جهانی بین تروریسم اسلامی و آمریکا آغاز شد اساسا جنگی است داخلی و در درون کمپ ملی-قومی-مذهبی بورژوازی جهانی. از نقطه نظر تاریخی و در یک سطح عمومی تر جنبش اسلام سیاسی در نهایت و در جوهر طبقاتی خودش منعکس کننده اعتراض بورژوازی عرب در سهم خواهیش در بازار جهانی سرمایه است. بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی کشورهای عربی، بویژه کشورهای حاصل از تجزیه امپراتوری عثمانی، به حاشیه سیاست و بازار جهانی رانده شدند. بورژوازی عرب در این کشورها در آستانه تحول از دنیای کهنه فئودالی به دنیای صنعتی جدید متوقف ماند و بخصوص با شکل گرفتن دولت اسرائیل، هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی از جهان صنعتی غرب و

چهارتاق بروی مذهب و ناسیونالیسم و نژاد و قومگرایی باز کرده اند. الگوی دیکتاتوری جهان سومی برای آمریکا الگویی است که در آن مذهب و ناسیونالیسم و قومگرایی نقش برجسته ای ایفا میکنند. همانطور که اشاره کردم هیات حاکمه آمریکا و دول غربی پراگماتیستی تصمیم میگیرند و برای پیشبرد اهدافشان از ماتریال سیاسی و جریانات قومی مذهبی موجود استفاده میکنند اما یک درجه که عمیق تر بشویم میبینیم این ماتریال بنوبه خود محصول نظم نوین بورژوازی غرب پس از جنگ سرد است. جنبشها و احزاب سوپر ارتجاعی در میدان سیاست فعال شده اند چون بورژوازی جهانی در خود غرب به قهقرا رفته است و در نظرات اجتماعی و فرهنگی و فلسفه سیاسی خود و در سیاست داخلی و خارجی خود صریحا و مستقیما ناسیونالیسم و مذهب، و تز جامعه به مثابه موزائیکی از مذاهب و اقوام و نژادها، را وارد کرده است و به این جریانات میدان داده است. در

بیانگر این حقیقت است که مقابله دموکراسی غربی با اسلام سیاسی ربطی به نقد اسلام در حاکمیت و تروریسم حکومت اسلامی در جامعه و بر مردم تحت حاکمیت خود ندارد، از جنس دفاع دموکراسی کلاسیک بورژوائی از جدائی مذهب از کلیسا، نیست، بلکه جزئی از کشمکش و مناسبات میان بورژوازی غرب و بورژوازی عرب است که میتواند با بقدرت رسیدن اسلام سیاسی پرو آمریکائی و با ادغام و جذب اسلام سیاسی در چارچوب سیاست خارجی غرب و آمریکا در منطقه حل و فصل شود. اما از نقطه نظر مردم و کارگران، و از نقطه نظر جهان متمدن مساله با جارو شدن اسلام سیاسی، هر روایت و شاخه آن از دولتها و از حیات سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامزده حل خواهد شد. حل اصولی مساله فلسطین و بویژه سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت یک انقلاب چپ و توده ای به عمر اسلام سیاسی در منطقه و در دنیا خاتمه خواهد داد.

اسلام سیاسی امروز یک اهرم سیاسی-اجتماعی سرمایه داری است، پرچم بورژوازی عرب در سهم خواهیش از بازار جهانی و ابزار بورژوازی غرب برای اعمال سلطه اش بر دنیا و شکل دهی به دیکتاتوریهای جهان سومی است، و این پرچم و ابزار سیاسی کاملا با ملزومات کارکرد و سود آوری سرمایه جهانی در این دوره منطبق است. نظری بر سیاست و مدل های اقتصادی بورژوازی در دوره پس از جنگ سرد مساله را روشن تر میکند.

نسخه جهانی ریاضت اقتصادی: پایان دوران مدل های رشد و رفاه اقتصادی در جهان سوم

در دوره جنگ سرد برای کشورهای جهان سوم مدل های مختلف رشد اقتصادی وجود داشت. جهان اول و دوم، سرمایه داری بازار آزاد و سرمایه داری دولتی هر یک مدل های اقتصادی خاص خود را داشتند و این مدل های اقتصادی با توجه به عقب ماندگی عمومی کشورهای جهان سوم یک رفرم و پیشرفت اقتصادی محسوب میشد. در ایران

اصلاحات ارضی که بالاخره از بالا و بر اساس طرح دولت آمریکا انجام شد ضربه نهانی را به مناسبات فئودالی در ایران وارد کرد و راه را برای توسعه سرمایه داری گشود. گرچه دیکتاتوری عربیان سرمایه، دیکتاتوری "کار ارزان، کارگر خاموش" بجای دیکتاتوری سنتی فئودالی نشست، ولی از نقطه نظر اقتصادی اصلاحات ارضی یک رفم و پیشرفت محسوب میشد. شوروی هم به نوبه خود مدل راه رشد غیر سرمایه داری را در کشورهای تحت نفوذ خود پیاده میکرد و به این ترتیب آنها را با مدل سرمایه داری دولتی وارد جهان کاپیتالیستی قرن بیستم میکرد. کلا در دوره جنگ سرد، از خاتمه جنگ دوم جهانی تا اواخر دهه هشتاد، کشورهای بسیاری در آسیا و آفریقا با نظامهای فئودالی - یا با اصطلاح آن روز نیمه داشتند که در مقایسه با نظامهای سرمایه داری عقب مانده بودند و رشد سرمایه داری در این کشورها و پیوستنشان به جرگه کشورهای سرمایه داری یک پیشرفت و رشد محسوب میشد. به این ترتیب در جهان سوم سرمایه میتوانست هنوز مدلها و الگوهای اقتصادی برای رشد داشته باشد. بر این زمینه واقعی و مادی برای دو بلوک شرق و غرب این امکان وجود داشت که در رقابت با یکدیگر و با هدف بدست آوردن حوزه نفوذ بیشتر در جهان سوم مدلهای رشد اقتصادی ویژه ای برای کشورهای جهان سوم داشته باشند و بتوانند عملا این مدلها را پیاده کنند. دنیا از نظر واقعی هنوز برای رشد سرمایه داری بعنوان یک رفم و پیشرفت جا داشت. و کشورهای آفریقایی و آسیایی و آمریکای لاتین میتوانستند با سیاستهای اقتصادی نظیر اصلاحات ارضی و یا راه رشد سرمایه داری از نظر اقتصادی پیشرفت کنند.

امروز این امکان رفم و پیشرفت دیگر در هیچ گوشه دنیا وجود ندارد. از یکسو تقریبا همه کشورهای جهان به تولید سرمایه داری گذر کرده اند و امکان عینی هیچ نوع رشد و رفم اقتصادی وجود ندارد و از سوی دیگر با شکست شوروی و پایان یافتن رقابت بین دو بلوک سرمایه داری بازار آزاد و سرمایه داری دولتی دیگر ضرورت

سیاسی پیاده کردن سیاستهای رشد اقتصادی برای بلوک غرب منتفی شده است. آنچه امروز به آن "رفم" گفته میشود گذار از سرمایه داری دولتی مدل روسی و مدل "اقتصاد رفاه" در خود اروپای غربی به سرمایه داری لحام گسیخته بازار آزاد است.

امروز یک نسخه اقتصادی وجود دارد که برای همه آنرا تجویز میکنند: سیاست ریاضت کشی اقتصادی. سیاستی که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، یعنی عظیم ترین سرمایه های مالی دنیا، به همه دولتها و کشورها "توصیه" و در واقع دیکته میکنند. از دولتهای اروپایی و آمریکای شمالی تا دور افتاده ترین کشورها در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا همه اگر میخواهند در گردش سرمایه جهانی به بازی گرفته بشوند باید از سیاست ریاضت اقتصادی تبعیت کنند. این کلید ورود آنان به دنیای سرمایه داری بازار آزاد است. سرمایه داری بازار آزاد از جنگ سرد پیروز بیرون آمده است و دیگر نه امکان و نه ضرورتی برای پیشبرد مدلهای رشد وجود ندارد. سرمایه داری متعارف در جهان سوم و جهان اول و جهان دوم که دیگر امروز از هم پاشیده است تنها یک شکل دارد: سرمایه داری بازار آزاد با خصوصیات و سیاستهای تعریف شده و مشخصی که بانک جهانی معین کرده است. امروز هر کشوری بخواهد در پروسه گردش و انباشت سرمایه جهانی دخیل و شریک باشد ناگزیرست سیاستها و رهنمودها و توصیه های بانک جهانی را به کار ببندد، اگر کشوری از این سیاستها تبعیت کند میتواند از وام صندوق بین المللی پول نیز برخوردار شود و در حوزه ها و بنا به مقررات توصیه شده بکار بیاورد و به این ترتیب به عضویت کلپ سرمایه جهانی در بیاید. در غیر این صورت آن کشور در چرخه فعل و انفعال جهانی سرمایه قرار نمیگیرد و از لحاظ اقتصادی منزوی و حاشیه ای میشود.

اساس این نسخه جهانشمول اقتصادی همانست که سالهای آخر جنگ سرد و در آستانه فروپاشی دیوار برلین خانم تاچر نخست وزیر وقت انگلیس مطرح کرد و به تاچریسم معروف شد. یعنی سرمایه داری بازار آزاد بدون هیچ محدودیت دولتی و قانونی. ریاضت کشی

اقتصادی برای کارگران و کل مردم کارکن غیر سرمایه دار اساس این سیاست است. بخشودگی مالیاتی برای سرمایه داران، افزایش ساعات کار و ثابت نگاهداشتن و حتی پائین آوردن حداقل دستمزدها، زدن هر چه بیشتر از بودجه های رفاهی و بیمه ها و خدمات درمانی و اجتماعی، سلب مسئولیت دولت در قبال جامعه، محدود کردن هر چه بیشتر حق اعتصاب و اعتراض و فعالیت تشکلهای و اتحادیه های کارگری، و خلاصه رها کردن جامعه بدست توحش قوانین کور رقابت سرمایه ها از خصوصیات سیاست ریاضت اقتصادی است. سیاستی که امروز در همه کشورها از غرب تا شرق بکار گرفته شده و عملکرد آن همه جا قابل مشاهده است.

در ایران هم ما شاهد این واقعیت هستیم. وقتی آقای داریوش همایون، استراتژیست اپوزیسیون سلطنت طلب، در مصاحبه اش با تلویزیون انترناسیونال برنامه اقتصادی برای بعد از جمهوری اسلامی را "گذشت و فداکاری کارگران و حقوق بگیران و ریاضت کشی اقتصادی برای مدت ۲۰ سال" اعلام میکند تنها واقع بینی و آینده نگری طبقاتیش را به نمایش میگذارد. به همان شکل که هاشمی رفسنجانی زمانی که سردار سازندگی بود میخواست با لبیک به بانک جهانی برای خود و برنامه های اقتصادی اعتبار کسب کند و همین امروز هم جمهوری اسلامی همین سیاست را دنبال میکند. قانون کار اسلامی و یا تعیین حداقل دستمزد در حدود یک سوم خط فقر رسمی، در واقع چیزی بجز شکل قانونی دادن به سیاست اقتصادی بین المللی بورژوازی و تحمیل فقر و فلاکت و بیحقوقی به کارگران با استفاده از ظرفیتهای ضد انسانی اسلام نیست. بورژوازی ایران در پوزیسیون و اپوزیسیون، نقشه عمل اقتصادی واحدی را دنبال میکند و این مبنای وحدت طبقاتی کل صف ضد انقلاب در برابر کارگران و اکثریت زحمتکش جامعه است.

سیاست ریاضت اقتصادی یک سیاست واحد برای همه کشورهاست اما پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن در کشورهای مختلف متفاوت است. در کشورهای اروپای غربی و آمریکا و سایر کشورهای پیشرفته

صنعتی این سیاست میتواند به بحران و تنشهای سیاسی منجر نشود و یا عوارض سیاسی و اجتماعی آن قابل کنترل باشد. سطح رفاه و دستاوردهایی که طبقه کارگر و جنبشهای مترقی در این جوامع تثبیت کرده در سطحی است که جا را برای مانورهای سیاسی طبقه حاکم و کنترل جامعه باز میگذارد. اما در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین این سیاستها میتواند باروت تازه ای برای انفجارها و تنشها و اعتراضات سیاسی و اجتماعی باشد، و ازینرو آرام نگاه داشتن جامعه در عین تبعیت از سیاستهای بانک جهانی، یک نیاز واقعی کارکرد سرمایه در این کشورها و پایه ای ترین ضرورت دیکتاتوری صریح و عربیان در کشورهای جهان سوم در شرایط امروز جهان است. دیکتاتوری هائی که در شرایط امروز مذهب و قومیت و قبیله و عشیره گرائی روبنا و قالب سیاسی آنرا میسازد. حکومتهای قومی-ملی-مذهبی یکی از اشکال مشخص دیکتاتوری "کار ارزان، کارگر خاموش" در دوران نظم نوین جهانی است.

این تحفه و ارمغانی است که سرمایه داری جهان اول در سطح اقتصادی و سیاسی برای بقیه دنیا دارد. گرچه مفهوم جهانشمول انسان در نظم نوین جهانی نفی شده و رد شده ولی سرمایه صریح تر و افسار گسیخته تر از گذشته به زبان جهانی سود صحبت میکند. سود و سود آوری چنان جهانشمول شده است که میتواند با یک الگو و معیار و سیاست واحد بر تمام دنیا حکم براند. و دقیقا برای آنکه از لحاظ سیاسی و اجتماعی قادر به این حکمروائی باشد ناگزیرست انسانیت و حقوق جهانی انسان را انکار کند. هویت جهانی انسان انکار میشود تا هویت جهانی سرمایه متحقق شود. مذهب و قومیت و نژاد پرستی و قبیله گرائی و حکومتهای قومی مذهبی وارد میدان میشوند تا پیاده کردن سیاست ریاضت کشی اقتصادی در جهان سوم امکانپذیر شود. در این سطح که مساله را بررسی میکنید متوجه میشوید که کشمکشهای تروریسم دولتی غرب و تروریسم اسلامی چیزی بیش از درد زایمان این مناسبات اقتصادی سیاسی تازه در سطح جهانی نیست. مسائل کهنه قالیهای تازه پیدا

میکند و دارند با نقش و جایگاه امروزیشان آشنا میشوند. آنچه در نهایت حکم میراند مقتضیات سود و سود آوری سرمایه در سطح جهانی است و همین مقتضیات، اگر سوسیالیستها و طبقه کارگر جهانی به جنگ این دنیا نروند، در نهایت کشمکشهای درون خانوادگی بورژوازی جهانی را به نفع سرمایه حل و فصل خواهد کرد و توحش حاضر، میلیتاریسم و تروریسم دولتی و اسلامی به نرم متعارف جوامع تبدیل خواهد شد.

پایه مادی این توحش ضروریات سود آوری و انباشت اقتصاد سرمایه داری جهان امروز است. این ضرورت امروز کارکرد سرمایه مالی در سطح جهانی است. این پوسیدگی و توحش و ابتذال سرمایه داری ابتدای قرن بیست و یکم است که در اقتصاد خود را در تحمیل رسمی و علنی فقر و ریاضت کشی و سفت کردن کمریندها و در سیاست و اشکال حکومتی در قالب افکار و مدلها و جریانانات قرون وسطائی نشان میدهد.

چپ و جهان متمدن: بازگشت به مارکس

در برابر این دنیا کمونیسم کارگری قرار دارد. بورژوازی در هیچ زمینه ای اثری از ایده ها و نظرات انسانی بجا نگذاشته است. از آخرین دستاوردهای تمدن غربی در زمینه های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی عقب نشسته اند، و وقتی مارکسیسم بر میگردد به ریشه خودش، وقتی کمونیسم کارگری باز میگردد به ریشه های فکری خودش، این بازگشت به قرن هجده و نوزده نیست، بلکه بازگشت به قتل رفیع تمدن بشری است. بورژوازی امروز از این قتل سقوط کرده و فرهنگ و تئوری و سیاست را با خود به ته دره برده است. بورژوازی از جامعه مدنی عدول کرده است، از انقلاب کبیر فرانسه عدول کرده است، از ریکاردو و کانت و هگل و ولتر عدول کرده است و ابتذال و عقب ماندگی را در همه عرصه ها بجای پیشرویهای فکری تمدن بشری نشانده است. مقابله با این ابتذال و سیر قهقرائی بعده طبقه کارگر قرار گرفته است. وقتی میگوئیم کمونیسم کارگری بازگشت به مارکس است یعنی باز

میگردیم و بر قتل تمدن بشری میبایستیم تا بتوانیم به آینده سوسیالیستی شکل بدهیم. از ته دره نمیتوان پرواز کرد و اوج گرفت. باید بروید در نوک قله بایستید. بورژوازی دارد در ته دره زندگی میکند، و همه فرهنگ و هنر و سیاست را به حوضی کشیده است. باید بروید در نوک قله بایستید تا بتوانید این دنیای به قهقرا رفته را عمیقاً نقد کنید و تغییر بدهید. این دنیا بیش از هر زمان دیگر به تغییر نیاز دارد. مهم نیست بورژوازی جهانی چقدر در تلویزیونهاش و در بی.بی.سی. سی. ان. ان. و در فلسفه رسمی اش و در دانشگاههایش جامعه طبقاتی را انکار میکند. جامعه طبقاتی است و استثمار و فقر و گرسنگی بسیار بیشتر و شدیدتر از گذشته است. بورژوازی جامعه مدنی را زیر پا گذاشته و بشر را دارد مثل پشه له میکند. در غرب و در شرق دارد بشریت له میشود. در چنین جهانی است که طبقه کارگری که بر قتل تمدن جهانی ایستاده است پرچمدار بشریت متمدن میشود.

سوسیالیسم ما ضرورت عینی دنیائی است که بین قومگرایی و مذهب و ناسیونالیسم و نژاد پرستی و تمام گرایش‌های فلسفی سیاسی اقتصادی ماقبل رنسانسی گیش انداخته اند و دارد به خود میبباید. ضرورت دنیائی است که انسان و انسانیت و هویت انسانی و حقوق انسانی بعنوان یک اصل عام و جهانشمول انکار میشود و خواستها و نیازها و ارزشهای عام و واحد انسانی، نفی و پایمال میشود.

منصور حکمت پس از یازده سپتامبر گفت ما پرچمدار جهان متمدن در مقابل هر دو قطب تروریسم دولتی و اسلامی هستیم. این یک تحلیل و بحث سیاسی بود. اگر به همین گفته کمی تنوریک تر و عمیق تر نگاه کنید این به معنای نیاز ابرکتیو جهان امروز به چه "جدید"، به چه کمونیسم کارگری، به چه است که به مارکس رجعت کرده است. اگر نین زمانی میگفت هر دموکراتی باید سوسیالیست باشد، امروز هر سکولاری باید سوسیالیست باشد، و هر انسان متمدنی، هر کس که ایده های انقلاب کبیر فرانسه آرمانش هست باید سوسیالیست باشد، هر طرفدار مدنیت و جامعه مدنی باید

سوسیالیست باشد. چرا اینطور است؟ چون بورژوازی جهانی از این ایده ها عقب نشسته است.

اگر کمی از سیاست روز فاصله بگیریم و عمیق تر بدینا نگاه کنیم متوجه میشویم که در فلسفه سیاسی و اجتماعی نظم نویسی بورژوازی جهانی، جامعه بورژوازی به معنای کلاسیک و انقلاب کبیر فرانسوی آن کنار گذاشته میشود. جامعه مدنی، مدنیت، سکولاریسم، جامعه مبتنی بر شهروند کنار میرود. هم در تئوریا و نظرات و دکترین ها و هم در سیاست عملی و پراگماتیسم سیاسی، از این ایده ها دست شسته میشود، و جای خود را به ناسیونالیسم و مذهب و قومی

احتیاجات برابر دارند و فلسفه وجودی و وظیفه دولتها پاسخگوئی و برآورده کردن این حقوق مشترک و نیازهای مشترک است. تناقض منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی را در پوشش جامعه مدنی و سیویل میپوشاندند و هر تفاوت دیگر حقوقاً و نظراً برسمیت شناخته نمیشد. در فرهنگ و نظر و ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی ای که انقلاب کبیر فرانسه را خلق کرد، به جز تفاوتهای طبقاتی هیچ چیزی انسانها را از یکدیگر جدا نمیکرد و این آخرین سطحی بود که بورژوازی میتوانست به پیش برود.

اما امروز بورژوازی از همه اینها دست شسته و به قرون وسطی و به

کننده، یوزسیون و اپوزیسیون کلا در این چهارچوب فکر میکنند و حرف میزنند و سیاستشان را براتیک میکنند.

در افغانستان قبل از افتادن طالبان و بعد از سقوط طالبان شهروند معنی ندارد، در عراق دوره صدام و بعد از افتادن صدام شهروند معنی ندارد. در جمهوریهای سابق شوروی هم شهروند دارد بی معنی میشود و در خود غرب هم مذهب و ملیت و نژاد و مسقط الراس شهروندان هر روز بیشتر برجسته میشود و مبنای برخورد دولت با مردم قرار میگیرد. دنیا را به صرب و کروات و مسلمان و یهودی و سنی و شیعه و توتسی و هوتو و چینی و

حکومتها در کشورهای جهان سوم بیشتر و بیشتر شکل قومی مذهبی به خود میگیرند و در غرب این برسمیت شناخته میشود و تترها و نظراتی مثل نسبیت فرهنگی و مالتی کالچرالیسم و غیره مطرح میشود که در فلسفه سیاسی برای این نوع حکومتهای غیر مدنی جا باز میکند و آنها را توجیه میکند. و آنوقت در مقابل اینها نیز، در اپوزیسیون غرب و این نوع حکومتهای غربی، باز میبینیم که اسلام سیاسی و ناسیونالیسم و قومگرایی یک تاز میدان میشود. عراق یک نمونه روشن این وضعیت است. سیستانی در کنار آمریکا است و مقتدی صدر در اپوزیسیون او، ناسیونالیسم عرب پرو آمریکائی در حکومت است و ناسیونالیسم بعثیستی در مقابلش، نیروهای شیعه دورن حکومتی داریم، و نیروهای سنی مقابل حکومت. نیروهای کرد در حکومت شریکند و ترکمنها مخالفند و غیره. این نمونه تپسیک وضعیت سیاسی در دنیای امروز است.

مقابل رنسانس رجعت کرده است. امروز از اسلام و صرب و کروات و چین و سنی و شیعه و کرد و ترکمن بعنوان نیروهای سیاسی و احزاب و دولتها صحبت میشود. به عراق نگاه کنید. در این سمبل و آزمایشگاه نظم نوین بورژوازی رسماً بحث بر سر اینست که شیعه ها در حکومت دست بالا را پیدا کرده اند و سنی ها ناراحت شده اند و کردها باید کمتر و یا بیشتر در حکومت نمایندگی بشوند و از آنطرف دولت ترکیه از ترکمنها حمایت میکند و نگران بالا گرفتن جنبش ملی کرد در کشور خودش است و غیره و غیره. گوئی داریم در مورد سیاست در دوران جنگهای صلیبی صحبت میکنیم. کجا سیاست خارجی در دهه شصت و هفتاد اینطور تعیین میشد؟ و چه کسی اینطور راجع به دنیا فکر میکرد؟ امروز هم استراتژیستهای پنتاگون-سیا ای اینطور فکر میکنند هم نیروهای بورژوازی اپوزیسیونشان اینطور فکر میکنند و هم خرده بورژوازی اینطور فکر میکنند. چالش شونده و چالش

گرائی میدهد. و آنهم نه فقط در جهان دوم (اجزاء به هم ریخته بلوک شوروی سابق) و در جهان سوم سابق، بلکه در خود غرب این روندهای عقب مانده و قرون وسطائی فکری و سیاسی به جلوی صحنه رانده میشوند.

امروز وقتی بورژوازی از دموکراسی صحبت میکنند مقصودش یک بالانسی است بین نیروهای مختلف قومی و ملی و مذهبی در یک جامعه. وقتی از انسان صحبت میکنند هويت اجتماعی و جهانشمول انسان تماماً انکار میشود و انسان تبدیل میشود به یک موجودیت ملی مذهبی قومی که بسته به ملیت و مذهب و نژادش فرهنگ خود و ارزشها و نیازهای خودش را دارد. در دوره جنگ سرد تعریف دموکراسی یک نفر یک رای در یک جامعه مدنی بود. نیروهای سیاسی و احزاب بر مبنای سیاستها و برنامه های سیویل شان مطرح میشدند، و یا لاقول رسماً و نظراً چنین بودند، چنین فرض میشد که شهروندان حقوق و نیازها و

سرد و در نقد کل کمونیسمهای غیرکارگری که به همراه دیوار برلین کمونیسمشان فرو ریخت، شکل گرفت و قد برافراشت.

کمونیسم کارگری بازگشت کمونیسم به طبقه کارگر است. جنبشهای "چپ" طبقات دیگر کمونیسمشان را کنار گذاشتند و به اصل خود رجعت کردند و کمونیسم هم به طبقه خود بازگشت. بازگشت نه به این معنا که کمونیسم و سوسیالیسم به طبقه کارگر محدود شد، بلکه بر عکس به این معنا که افق و سیاست کارگری، افق و آلترناتیو سوسیالیستی، بعنوان تنها راه حل انسانی برای کل بشریت و تنها راه انسانی و متمدنانه برون رفت از این دنیای سیاه اولترا ارتجاعی پیشاروی همه قرار گرفت.

کمونیسم کارگری: امتداد تمدن غرب در برابر دنیای به قهقرا کشیده شده بورژوازی

یک ویژگی و تمایز اساسی کمونیسم کارگری از "کمونیسم" های رایج در دوره جنگ سرد برخورد متفاوتش به غرب و آمریکا است. چپ جهان سومی ضد آمریکا و کلا منتقد غرب بعنوان قدرتی بود که منابع و ثروتهای ملی را چپاول میکند و جلوی رشد صنعت را گرفته است و غیره. این چپ در ایران بخشی از جنبش وسیعتر ملی-مذهبی شرقده و ضد غربی بود که امروز در قامت اسلام سیاسی دارد در ایران حکومت میکند. کمونیسم کارگری به هیچیک از این معانی ضد غربی و ضد آمریکائی نیست. این نوع اعتراض چه در شکل صریح شرقده اسلامی اش و چه در شکل "ضد امپریالیستی" چپ خرده بورژوازی اش به نقد و اعتراض کارگری هیچ ربطی ندارد. کمونیسم کارگری منتقد سرمایه داری است، سرمایه داری در غرب و در شرق و در همه جا. کمونیسم ما خودش امتداد تمدن غرب است. ما اگر ضد امپریالیست هستیم بخاطر آنست که ضد سرمایه جهانی هستیم و سرمایه جهانی امروز اتفاقاً پرچمدار بازگشت به مذهب خود و ملت خود و قوم و قبیله خود است. جنبش ما از آغاز، از همان زمان انتشار خطوط عمده در آستانه انقلاب ۵۷، این نقد را به سرمایه

داری داشته است. تز اصلی خطوط عمده نقد جوهر سرمایه دارانه دیکتاتوری شاه است، میگوید این دیکتاتوری اساسا برای استثمار شدید کارگر برپا شده و تنها طبقه کارگر است که میتواند آزادی و رهایی از قید این دیکتاتوری را متحقق کند. در آن دوره هم بحث ما این بود که با مذهب و ناسیونالیسم و "الهیات رهاییبخش" نمیتوان به جنگ دیکتاتوری سرمایه رفت. امروز و در چهارچوب امروز دنیا این واقعیت صدبار برجسته تر و روشن تر خودش را نشان میدهد.

داری داشته است. تز اصلی خطوط عمده نقد جوهر سرمایه دارانه دیکتاتوری شاه است، میگوید این دیکتاتوری اساسا برای استثمار شدید کارگر برپا شده و تنها طبقه کارگر است که میتواند آزادی و رهایی از قید این دیکتاتوری را متحقق کند. در آن دوره هم بحث ما این بود که با مذهب و ناسیونالیسم و "الهیات رهاییبخش" نمیتوان به جنگ دیکتاتوری سرمایه رفت. امروز و در چهارچوب امروز دنیا این واقعیت صدبار برجسته تر و روشن تر خودش را نشان میدهد.

کمونیسم کارگری امتداد آخرین دستاورهای فلسفی سیاسی و تمدن غرب است. سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی را ما نقد کردیم و کنار زدیم و سه منبع و سه جزء مارکسیسم ما آخرین دستاورهای اقتصاد انگلیسی و فلسفه آلمانی و سوسیالیسم فرانسوی است. امروز این سه منبع سه جزء در خود غرب دارد انکار میشود. آخرین قله فلسفه که کانت و هگل باشد و قله تفکرات اجتماعی برابری طلبانه سوسیالیسمهای تخیلی ماقبل مارکس و قله علم اقتصاد ریکاردویی که کاپیتال مارکس با نقد آن شروع میکند، از همه اینها عدول میشود. فلسفه بازگشته است به افلاطون و متافیزیسیم. میگیرند همه چیز نسبی است. میگیرند بشر به معنی تاریخی و جهانشمول وجود ندارد و همه چیز بستگی دارد به فرهنگ و مختصات زمانی و مکانی انسانها. نه تنها از مارکس بلکه از کانت و دکارت و ولتر هم عقب نشسته اند. برگشته اند به دوره ماقبل رنسانس! برگشته اند به افلاطون و متافیزیسیم، همه چیز ذهنی است. زمانی بود که برتراند راسل متافیزیسیت، چپ بود و سارتر اگزیستانسیالیست، چپ بود. امروز بخودشان میگویند مارکسیست و طرفدار افلاطون اند، در قلب اروپا بخودشان میگویند مارکسیست و طرفدار اسلام سیاسی اند؟ چرا؟ چون معتقد اند همه چیز نسبی است و اسلام سیاسی برای خود مسلمانها خوب است! معتقدند در ایران اسلام سیاسی مترقی است! و خودشان را هم تروتسکیست میدانند! گوئی دنیای واژگونه سرمایه داری در سطح نظری و فرهنگی یکبار دیگر واژگونه شده است.

ما با این وضعیت روبرو هستیم. انقلاب دارد در برابر چشمان ما شکل میگیرد و جامعه ایران دارد سریعاً پولاریزه میشود. ایران دارد تبدیل میشود به اولین جامعه و آزمایشگاهی که پس از جنگ سرد طبقات رو در روی هم قرار میگیرند و صریح و عریان با پرچم منافع خودشان به خیابان می آیند.

انقلابی که در ایران در حال تکوین است به تزهائی نظیر "عصر انقلابات و مبارزه طبقاتی گذشته است"، "دوره نظم نوین جهانی است"، "دوره مقابله دموکراسی غربی با تروریسم اسلامی است" و غیره و غیره نقطه پایان میگذارد. جامعه ایران با انقلاب خودش دنیای امروز ما را اجتماعاً نقد میکند و به دنیای امروز اعلام میکند که طبقه کارگر در صحنه مبارزه سیاسی هست و سوسیالیسم راه رهایی از جهنم نظم نوین سرمایه داری در دنیای امروز ماست. امروز جامعه ایران بیش از هر جامعه دیگری از لحاظ طبقاتی پولاریزه شده است و این واقعیت را در سطح سیاسی، در سطح حزبی و در سطح جنبشی میشود بروشنی دید و نشان داد.

اولین نمونه طرح شعارهای صریحاً سوسیالیستی در خیابانهای تهران در چند ماه قبل، در اوج مضحکه هخا بود. "سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض" و "سوسیالیسم دوی درد مردم" پاسخ چپ جامعه به های و هوی اپوزیسیون راست و کل کمپ ضد انقلاب در ماجرای هخا بود. این نوع طرح شعارهای سوسیالیستی از جانب مردم و در اعتراضات توده ای در تاریخ ایران بیسابقه است. نه جنبش چپ در گذشته مساله اش سوسیالیسم بود و نه اصولاً چپ با هر مضمونی از آن درجه محبوبیت و نفوذ اجتماعی برخوردار بود که شعارهایش بمیان مردم برود و در خیابانها داده شود. طرح اجتماعی این شعارها یک تضاد و یک صاعقه در آسمان بی اثر نیست. این حاصل نفوذ و قدرت چپ و افق و آرمان و چشم انداز چپ در جامعه است در تمایز از آرمانهای استقلال طلبانه و شرفزدگی و صنعتگرانی و خارجی گریزی که در دوره قبل به اسم چپ شناخته میشد.

نکنه دیگر عکس العمل رژیم و کلا راست جامعه به انقلاب و عروج

چپ در جامعه است. در قدیم وقوع زلزله را از شبهه اسبها میفهمیدند. شبهه ضد انقلاب هم نشانه انقلاب قریب الوقوع است. مدتهاست که این شبهه ها در ایران کشیده شده است. از امام جمعه ها گرفته تا دگر اندیشان دو خردادی و تا هفته نامه انگلیسی اکونومیست بارها در مورد خطر انقلاب به یکدیگر هشدار داده اند. همین اواخر جناب خاتمی و رفسنجانی مردم را از کمونیستها برحذر داشتند. در ۱۶ آذر آقای خاتمی در دانشگاه و در میان دانشجویانی که پرچم نان و آزادی برای همه را بلند کرده بودند ناگهان بیاد کمونیستها در انقلاب ۵۷ افتاد و دانشجویان را نصیحت کرد که از سرنوشت سازمان پیکار درس عبرت بگیرند! رفسنجانی هم در پیامش به کنگره خانه کارگر، که تازه سازمان خودشان در میان کارگران است، از کارگران خواسته است که فریب شعارهای کمونیستی و سوسیالیستی را نخورند! اسبها دارند شبهه میکشند. اینها تازه نمودها و شاخص های کوچکی است. در سطح جامعه میبینیم که آن نیروهای سیاسی که بر سر استحاله و تغییر تدریجی رژیم و اسلام دگر اندیش و یا شاه و رژیم پنج و تغییر از بالا با یکدیگر مجادله داشتند و چنین مسائلی محور دوریها و نزدیکیهایشان بیکدیگر بود، جنبشهایی که هر کدام رفاندوم خودشان را داشتند، یکی میخواست شاه را برگرداند و دیگری میخواست اختیارات ولی فقیه را محدود کند، اینها اختلافاتشان را کنار گذاشتند و یک پرچم را بلند کردند، پرچم واحدی که معنی واقعی سیاسی اش مقابله با انقلاب بود. دیگر دعوای درون خانوادگی بر سر مدل حکومتی میروند کنار و وقتی زمین لرزه پایه و بنیاد نظام طبقاتی را تهدید میکند صورتبندی سیاسی کل نیروهای متعلق به طبقه حاکم دو پوزیسیون و در اپوزیسیون حول حفظ مبنای نظام شکل میگیرد. برای این نیروها دیگر عمامه و تاج مهم نیست، سر را باید حفظ کرد. یک دوره تاج را با عمامه عوض کردند و سرمایه داری ایران را حفظ کردند ولی امروز دیگر هیچکدام جواب نمیدهد. این نیروها دور هم جمع شده اند که موجودیت طبقاتی نظام حاکم را حفظ کنند.

دعوای درون خانوادگی این نیروها نیز انعکاسی از خطر چپ و انقلاب در جامعه بود اما امروز دیگر این نوع کشمکشها نیز جای خود را به یک نوع دورنگری و آینده نگری طبقاتی و همراهی و همجهتی برای نجات آینده از خطر چپ و کمونیسم داده است. صریحاً این را اعلام میکنند و بیکدیگر نزدیک میشوند. در کنگره چهار گفتیم صفتبندیها حول انقلاب شکل میگیرد و امروز می بینیم این صفتبندی حول منافع طبقاتی و در یک شکل صریح و مستقیم طبقاتی بروز یافته است. دو خردادی درون حکومت وقتی میگفت میخواهم نظام را حفظ کنم منظورم یک حکومت اسلامی ملایم تر و امروزی تری بود، اما وقتی از بیرون رژیم سنگ نظام را به سینه میزند بدنبال حفظ منافع و اهداف پایه ای تری است. حاضرست قانون اساسی را نه بر مبنای قرآن و یا نهج البلاغه بلکه بر اساس اعلامیه حقوق بشر بنویسد و حاضر است با شاه تبعیدی هم کنار بیاید، تا انقلاب نشود و جامعه بدست کمونیستها نیفتد. خطر انقلاب و سوسیالیسم در ایران و لذا صف آرایی طبقاتی حول آن از هر کشور دیگری حاد تر و بارزتر است.

جامعه ایران دارد حول دو طبقه اصلی و دو آلترناتیو مختلف اجتماعی و اقتصادی پولاریزه میشود. در یکسو این قطببندی جمهوری اسلامی و همه نیروهای مدافع نظام سرمایه قرار دارند و در سوی دیگر کمونیسم کارگری با متمذنانه ترین و انسانی ترین آلترناتیو برای رهایی جامعه.

جمهوری اسلامی: مظهر استیصال و ارتجاع سرمایه داری عصر ما

جهان پس از جنگ سرد یک دنیای به قهقرا کشیده شده است، سیاست و فرهنگ و ارزشهای رسمی و مسلط تماماً سیاه است، ارتجاعی و ضد انسانی است، ستوال اساسی اینست که چه را باید مد نظر بگیریم، چه باید بکنیم، از کدام منفذ وارد بشویم که رنگ این دنیای سیاه را عوض کنیم؟ از کجا شروع میکنیم؟ مدلهای غربی؟ مدل بازار آزاد؟ مدلهای رژیم چنجی؟ مدل صدور دموکراسی با بمب؟ چه باید

کرد؟ پاسخ در آن پدیده ابژکتیوی نهفته است که خارج از اراده هر کسی در ایران در حال قوام گرفتن است. انقلاب کارگران و مردمی که در یک جامعه ۷۰ میلیونی بازرترین مظهر توحش سرمایه داری عصر ما را تجربه میکنند و آن را نمیخواهند و نمیپذیرند.

ایران اولین کشوریست که در دوره پس از جنگ سرد یک انقلاب توده ای چپ، آزادیبخش و انسانی در آن شکل میگیرد. انقلاب ایران میتواند آغاز رهائی مردم دنیا از توحش نظم نوین جهانی باشد. چرا ایران چنین موقعیت ویژه ای پیدا کرده است؟ علت آنست که در ایران اسلام سیاسی حکومت میکند. در ایران بیش از یک ربع قرن است که جمهوری اسلامی بعنوان مظهر و نماینده توحش و عقب ماندگی و ارتجاع و استیصال بورژوازی عصر ما بقدرت رسیده است و تمدن و مدرنیسم و انسانیت را به صف مقابل خود، به اپوزیسیون رانده است. نتیجه مستقیم و میتوان گفت "طبیعی" این وضعیت نفوذ و محبوبیت آزادیخواهی و برابری طلبی سوسیالیستی در جامعه و زمینه رشد و گسترش یافتن کمونیسم کارگری نه تنها در میان طبقه کارگر بلکه در صفوف زنان و جوانان و اکثریت عظیم جامعه است.

امروز جمهوری اسلامی در اردوی سرمایه داری جهانی جایگاه ویژه ای یافته است. گرچه جمهوری اسلامی مدتها قبل از یازده سپتامبر در ایران روی کار می آید اما از همان زمان روندها و جنبشهای ارتجاعی را نمایندگی میکند که بعدا در دنیا رشد و گسترش پیدا میکنند و فراگیر میشوند. امروز یک پایگاه اصلی و نقطه اتکا و الهام بخش تروریسم اسلامی جمهوری اسلامی در ایران است. از سوی دیگر با تمام مخالفتها و تضاد منافعی که دول غربی با جمهوری اسلامی دارند، بعنوان مناسب ترین حکومتی ممکن و حتی یک الگوی حکومتی در کشورهای اسلامی با آن مشکلی ندارند. هیچگاه غرب و آمریکا منتقد سیاستهای داخلی جمهوری اسلامی نبوده اند. هر زمان هم که بحثی از حقوق بشر مطرح کرده اند به این خاطر بوده است که میخواسته اند در سیاست خارجی اسلام سیاسی

را محدود کنند و آنرا عقب برانند. امروز آمریکا خود طرفدار مدل حکومتی نوع کرزای در افغانستان و سیستانی در عراق است، این نوع اسلام سیاسی را حمایت میکند و میخواهد جمهوری اسلامی در ایران هم در این جهت تغییر کند. امروز بازگشت به قوانین اسلامی و به شریعت حتی برای مسلمانان ساکن کشورهای غربی، بعنوان نمونه مشخصا بوسیله دولتهای انگلیس و کانادا، تشویق و تجویز میشود. بطریق اولی دولتهای غربی با قوانین قصاص و سنگسار و اعدام و زندان و شکنجه اسلامی در خود کشورهای اسلامزده هم نمیتوانند مساله ای داشته باشند. آنچه به آن تروریسم اسلامی میگویند و با آن در افتاده اند آنجاست که اسلام سیاسی با

دارد. هم بورژوازی محلی و هم بورژوازی جهانی مساله دارد. و این مشکل ضد انقلاب در ایران است.

پولاریزاسیون طبقاتی و عروج کمونیسم کارگری در ایران

در مقابل جمهوری اسلامی، پرچم طبقه کارگر جهانی، یعنی کمونیسم کارگری در ایران بلند شده است، و این هم در نهایت محصول انقلاب ۵۷ است. جامعه ایران در واقع این تقابل جهانی میان مظهر عقب ماندگی عصر ما با تمدن و انسانیت را در خود منعکس میکند. از نظر امیال و آرزوها و توقعات و انتظار از زندگی جامعه ایران را حزب کمونیست کارگری ایران نمایندگی

وقتی آقای داریوش همایون، استراتژیست اپوزیسیون سلطنت طلب، در مصاحبه اش با تلویزیون انترناسیونال برنامه اقتصادی برای بعد از جمهوری اسلامی را "گذشت و فداکاری کارگران و حقوق بگیران و ریاضت کشی اقتصادی برای مدت ۲۰ سال" اعلام میکند تنها واقع بینی و آینده نگری طبقاتی را به نمایش میگذارد. به همان شکل که هاشمی رفسنجانی زمانی که سردار سازندگی بود میخواست با لیبیک به بانک جهانی برای خود و برنامه های اقتصادی اعتبار کسب کند و همین امروز هم جمهوری اسلامی همین سیاست را دنبال میکند. قانون کار اسلامی و یا تعیین حداقل دستمزد در حدود یک سوم خط فقر رسمی، در واقع چیزی بجز شکل قانونی دادن به سیاست اقتصادی بین المللی بورژوازی و تحمیل فقر و فلاکت و بیحقوقی به کارگران با استفاده از ظرفیتهای ضد انسانی اسلام نیست. بورژوازی ایران در پوزیسیون و اپوزیسیون، نقشه عمل اقتصادی واحدی را دنبال میکند و این مبنای وحدت طبقاتی کل صف ضد انقلاب در برابر کارگران و اکثریت زحمتکش جامعه است.

میکنند. یک جامعه سکولار و ضد مذهب، خواهان جمع شدن مذهب از دولت و جامعه، یک جامعه جوان و مدرن بدون هیچ توهمی به "گذشته خودمان" و "فرهنگ خودمان" و "قوانین خودمان". جامعه ای که نه تنها از جمهوری اسلامی، بلکه از جنبش دو خرداد و ناسیونالیسم سلطنت طلب و جنبش نیمه جمهوریخواه نیمه ملی نیمه مذهبی و جنبش بازگشت به خود و بازگشت به فرهنگ خود رد شده است و ذره ای رودریاستی و توهم به این حرفها ندارد و آرمانها و ارزشهای جهانی و انسانی است. جامعه ایران از این نظر در دنیا منحصر بفرد است. ایران تنها جامعه ایست که بخاطر بیش از ربع قرن تجربه روزمره اش از سلطه سیاسی مذهب و شرقرذگی و ارتجاع و توحش در قالب ضدیت با غرب و آمریکا از هر جامعه دیگری در دنیا متمایز است. جامعه ایران

اهداف و منافع و سیاستهای دولتهای غربی در تناقض قرار میگیرد. اگر این جنبه های ضد آمریکائی از جمهوری اسلامی زده شده شود آنوقت این رژیم نیز مانند حکومتهای افغانستان و عراق بعنوان مطلوب ترین حکومت بورژوائی ممکن در کشورهای خاورمیانه مورد حمایت بورژوازی جهانی قرار خواهد گرفت. آنچه بعنوان راه حل موقت در برابر انقلاب ایران به آن تن داده بودند امروز یک جایگاه ساختاری در نظم نوین جهانی مورد نظر غرب پیدا کرده است.

جمهوری اسلامی نمونه و مظهر و تبلور عقبگرد و سیر قهقرائی بورژوازی جهانی در دوران ماست. همه مشخصات و خصوصیات این عقب ماندگی در جمهوری اسلامی هست و به همین خاطر پایگاه و ستون فقرات اسلام سیاسی در دنیا

در امیال قلبی و آرزوها و توقعات و انتظاری که از زندگی دارد چپ است. ولی در روینای حاکم بر جامعه، در قوانین و مناسبات و نوع حکومت، و آنچه جمهوری اسلامی به جامعه تحمیل میکند نمونه و مظهر عقب ماندگی در دنیای ماست. مبارزه طبقاتی در ایران در این تناقض بنیادی خود را نشان میدهد. تناقض بین یک جامعه چپ با انتظارات و توقعات انسانی و مدرن و سکولار در مقابل یک حکومت و نظام ضد انسانی که مظهر ارتجاع و عقب ماندگی بورژوازی جهانی دوران ماست. این تناقض در ریشه و در جوهر و مضمون خودش تناقضی است طبقاتی. بروز سیاسی تضاد منافع طبقه کارگر جهانی و سرمایه داری جهانی است. رویارویی جهانی طبقات را ما در عرصه سیاست ایران در مقابل میان کارگران و توده مردم جان به لب آمده از نظام حاکم و حکومت مذهبی و بطور مشخص در مقابل میان حزب کمونیست کارگری و جمهوری اسلامی به عیان مشاهده میکنیم. ایران صحنه ای از تناقض سیاسی است که بازیگران اصلی آن طبقه کارگر و بورژوازی جهانی اند. این جوهر طبقاتی انقلابی است که در ایران شکل میگیرد و لذا شکست و یا پیروزی در این نبرد نه فقط در سرنوشت سیاسی ۷۰ میلیون مردم ایران بلکه در سرنوشت مردم جهان لاقبل برای یک دوره طولانی نقش تعیین کننده ای دارد. بسیاری از مسائل کلیدی دوران ما از اسلام سیاسی تا میلیتاریسم افسار گسیخته آمریکا و تا مطلق العنانی سرمایه داری بازار آزاد در انقلاب ایران تعیین تکلیف خواهد شد. پیروزی انقلاب ایران این عقبگرد و سیر قهقرائی که بورژوازی بر دنیا تحمیل کرده است را متوقف خواهد کرد و سیر معکوس شروع خواهد شد. راه حل انسانی در مقابله با تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب هر دو در اینجاست. اگر کسی میخواهد حتی مساله سلاحهای هسته ای را حل کند، اگر کسی طرفدار حقوق بشر و جامعه مدنی است، اگر کسی میخواهد بر رژیم چنج و حمله پیشگیرانه و صدور دموکراسی با بمب بر سر مردم دنیا نقطه پایان بگذارد باید راه حل را در انقلاب ایران جستجو کند.

خصلت و ویژگیهای انقلاب ایران: نقد اجتماعی نظم نوین جهانی

وقتی وضعیت سیاسی ایران را بر متن این شرایط جهانی بررسی میکنید روشن میشود که انقلاب ایران تنها میتواند يك انقلاب چپ و سوسیالیستی باشد. روی کار آمدن و ادامه حیات جمهوری اسلامی شمره بی آلترناتیوی و استیصال بورژوازی جهانی و محلی در حفظ نظام سرمایه در ایران است. بورژوازی راه حل و آلترناتیو دیگری ندارد. مدل‌های سنتی حکومت بورژوازی پاسخ مساله نیست. دوره دیکتاتوری سلطنتی در ایران و در منطقه سپری شده است. در افغانستان نتوانستند ظاهر شاه را برگردانند و در عراق هم بازگشت به پادشاهی حتی مطرح نشد. در هر دو مورد ناکزیر شدند ملقمه ای از ناسیونالیسم و مذهب و قومی گری را بر سر کار بگذارند. در ایران هم عملاً امکان بازگشت به سلطنت برای بورژوازی منتفی است. این را حتی خود رضا پهلوی هم فهمیده است. تاجش را کنار گذاشته و هنوز کسی تحویلش نمیگیرد. ملقمه ملی - مذهبی هم به یمن ۲۵ سال توحش جمهوری اسلامی نمیتواند آلترناتیو باشد. جامعه ایران نه احیای سلطنت را می پذیرد و نه دو خرداد و مجاهد و هر نیروی اپوزیسیونی که به مذهب آلوده است را بعنوان حکومت قبول میکند. جمهوری اسلامی با يك بحران عمیق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و روبروست و بورژوازی جهانی و محلی عملاً آلترناتیو دیگری ندارد. کارگران و اکثریت عظیم مردم اجازه نمیدهند که پس از جمهوری اسلامی حکومت‌های قومی - ملی - مذهبی در ایران بتوانند روی کار بیایند و مستقر شوند. انقلاب ایران بدلیل عینی و ایزکتیو سیاسی و اقتصادی و بنا به خصلت خود ضد سرمایه و ضد مدل‌های ممکن و مطلوب سرمایه داری دوران نظم نوین است. انقلاب پدیده ای سلبی است، نفی و نقد است، و انقلاب ایران به حکم شرایط عینی در ایران و واقعیات سیاسی - اقتصادی جهان ما نقد و رد حکومت مذهبی است، نقد و رد هر نوع حکومت و نظامی است که بر مذهب و قومیت و ملیت

بنا شده باشد، نقد اجتماعی مذهب و ناسیونالیسم و شرفزدگی و ضد غریبگری و "بازگشت به خود" است، رد رژیم چنج و کودتای مخملی و صدور دموکراسی با بمب است، نقد ورد سیاست ریاضت اقتصادی و نسخه های فقرو فلاکت بانک جهانی است. انقلاب ایران بپا خاستن سوسیالیسم برای رفع تبعیض است، انقلابی که در ایران شکل میگيرد نقد اجتماعی نظم نوین جهانی در دنیای پس از جنگ سرد است. به عبارت دقیقتر به حکم تمام شرایط عینی انقلاب ایران میتواند چنین باشد و حزب ما تضمین میکند که چنین خواهد بود. نیروی محرکه انقلاب، اساساً کارگران و زنان و جوانان هستند. جوان بودن جامعه ایران تعیین کننده است. هفتاد درصد جامعه جوان است و این فقط يك مساله دموگرافیک نیست، جوان بودن جامعه به این معناست که اکثریت جامعه در دوره سیاسی تازه و کاملاً متفاوتی از نسل گذشته چشم بجهان گشوده است. نسلی است که در ضديت با مذهب و شرفزدگی و عقب ماندگی بزرگ شده است. چشم انداز و آرمانها و ایده آتش انسانی و جهانی است. تکنولوژی، ماهواره و اینترنت دنیا را کوچک کرده است و دیگر هیچ جامعه ای را نمیتوان از بقیه دنیا جدا کرد. نسل جوان ایران دنیا را میشناسد، خود را شهروند دنیا میداند و زندگی خود را با مردم پیشرفته ترین جوامع موجود دنیا مقایسه میکنند. انتظارات و توقعاتش از زندگی ملی و خودی و محلی نیست، و در هنر و فرهنگ و سبک زندگی و روابط اجتماعی بهترین ها و مترقی ترین ها و پیشرفته ترین ها را میخواهد. آرمانگرایی و مدرنیسم و مدنیت و انسانیت فارغ از هرگونه قید و بند مذهبی و ناسیونالیستی و گذشته پرستی و شرق پرستی را میتوان گفت خصلت خودبخودی و محصول تجربه اجتماعی این نسل است. خصوصیات کاملاً در جهت مخالف گرایش عمومی سرمایه در سطح دنیا و در ایران، در حکومت و در اپوزیسیون ملی - مذهبی حکومت هردو.

سابقه دیرینه ای دارد اما طبقه کارگر بعنوان يك طبقه تعیین کننده در تولید اجتماعی و تحولات سیاسی در جامعه اساساً در اوایل دهه چهل شمسی و با اصلاحات ارضی یا به عرصه وجود گذاشت. در مقطع انقلاب ۵۷ بدنه اصلی جنبش کارگری را کارگرانی تشکیل میدادند که طی سالهای اواخر دهه چهل و اوایل پنجاه به شهرها کوچ کرده بودند و این واقعیت در اعتراضات کارگری در آن دوره منعکس میشود. انقلاب ۵۷ با جنبش اعتراضی خارج از محدوده نشینان، یعنی عمدتاً کارگرانی که در جستجوی کار به شهرها کوچ کرده بودند، شروع شد. کارگرانی که بعنوان يك روستائی به زندگی نقد داشتند و يك زندگی متعارف کارگر شهری برایشان ایده آل بود. این در يك سطح عمومی خصوصیت نسل کارگران دهه چهل و پنجاه در ایران بود. جنبش کارگری در این دوره هم در فعل و انفعالات درونی خود، یعنی از نظر امیال و خواستها، مکانیسمها و اشکال مبارزاتی، درجه همبستگی و تشکل یابی و شیوه فعالیت فعالین و رهبران عملی، و هم از نظر سیاسی و رابطه با سازمانهای چپ آن دوره این سابقه گذار از روستا به شهر و نپائی و نوجوانی بعنوان کارگر شهری را در خود منعکس میکرد. کم تجربه بود، انتظارات و توقعات محدودی داشت، پراکنده بود و خصلت سازمانیابی و ضرورت متشکل شدن هنوز در آن رشد نکرده بود. این جنبش از نقطه نظر سیاسی از نقد طبقاتی جامعه، عرض اندام در عرصه سیاست، مدعی حکومت بودن و حضور در عرصه نبرد برای قدرت سیاسی، و در نتیجه از حزب و حزبیت کاملاً بیگانه بود. واگذاری قدرت به احزاب بورژوا، حزب گریزی و نفوذ گرایش کارگر کارگری در جنبش کارگری آن دوره خود محصول این شرایط و در واقع میتوان گفت بیماری کودکی جنبش کارگری در دو دهه پس از اصلاحات ارضی بود. جنبش کارگری دهه چهل و پنجاه فرصت نداشت که رهبران عملی و اکتیویست و فعال و سازمانده خود را پرورش بدهد و گرایش کمونیسم کارگری به آن معنی اجتماعی که بقول منصور حکمت حتی قبل از مارکس در

طبقه کارگر اروپا وجود داشت در آن شکل بگیرد. پیشرو و فعال جنبش کارگری در این نسل ابتدا چپ و مارکسیست میشد و بعد مسائل کارگری برایش مطرح میشد. در ایران آن زمان رهبر و فعال جنبش کارگری یا از حزب توده باقیمانده بود و یا تحت تاثیر مشی ها و سازمانهای چریکی و مائوئیستی و خط سه و یا خط دو بود. با کتاب چپ شده بود و بعد فهمیده بود که کارگر باید آزاد شود. و تازه این آزادی هم، بنا به روایات چپ غیر کارگری آن دوره تنها میتوانست پس از طی هفتخوان کسب استقلال و رشد صنعت و پروار شدن بورژوازی ملی و غیره و غیره بدست بیاید. گرایشات چپ در جنبش کارگری آن دوره، ادامه چپ غیر کارگری و در واقع نقد طبقات دیگر به کمبودهای سرمایه داری، در میان صفوف کارگران بودند. نسل امروز طبقه کارگر یعنی نفی همه اینها، نسل جدید کارگر در شهر و در "داخل محدوده" بزرگ شده و نقدش بر زندگی نقد کارگر شهری است. نسل جدید کارگر مارکسیسم را به روایت جبهه ملی، به روایت پوپولیسم، به روایت حزب توده نخوانده و نفهمیده و ندیده است. وقتی میگوید مارکسیسم مقصودش این نیست که من میخواهم به شوری متکی بشوم، شوروی ای وجود ندارد. وقتی میگوید مارکسیسم مقصودش این نیست که من میخواهم از ایران عقب مانده به ایران صنعتی برسم. جبهه ملی ای نیست که اینها را به طبقه کارگر فروخته باشد. از لحاظ سیاسی ۲۵ سال حکومت اسلامی سرمایه نسل جوان کارگر را نیز مانند بقیه هفتاد درصد جمعیت جوان جامعه ایران، منتقد مذهب و عقب ماندگی و شرفزدگی و مدافع مدرنیسم و انسانیت و آخرین دستاوردهای تمدن بشری کرده است. در جنبش کارگری امروز، درست بر خلاف جنبش کارگری دروان قبل، گرایشهای ملی مذهبی برد و نفوذی ندارند و چپ با رشد صنعت و استقلال طلبی و ضد غربی گری تداعی نمیشود. فعال امروز جنبش کارگری با اشکال و مکانیسمهای ابراز وجود اجتماعی و مبارزه علنی آشناست و آنها را بکار میگیرد، بر حکومت و نظام موجود اعتراض و نقد سیاسی

دارد و نه تنها مرزبندی ای با حزب و حزبیت ندارد، بلکه طالب و مشتاق آنست. گرچه گرایشات دوران کودکی جنبش هنوز از جانب بخشی از فعالین قدیمی تر جنبش کارگری نمایندگی میشود، اما این گرایشات دیگر خصلت نمای جنبش کارگری امروز نیست، به نسل جوانی که هفتاد درصد طبقه کارگر را تشکیل میدهد سرایت نیافته است و کم تاثیر و حاشیه ای شده است. این جنبش کارگری نه شبیه گذشته خودش است، نه شبیه جنبش کارگری در مصر و یا یونان و یا ترکیه. شبیه اروپای امروز هم نیست. شاید شبیه جنبش کارگری اروپای قبل از سلطه سندیکالیسم است، شبیه کمون پاریس است. و همان گرایش چپ در این جنبش به همان معنای اجتماعی که منصور حکمت میگفت گرایش کمونیسم کارگری است. حزب ما حزب این گرایش است. و به این معنا برنامه و اهداف و آلترناتیوی که حزب ما برای جامعه دارد برنامه و آلترناتیوی است که طبقه کارگر در برابر کل جامعه قرار میدهد. انقلاب ایران مانند هر انقلاب دیگری پدیده ای ایزکتیو است اما در عین حال باز همانند هر انقلاب دیگری بدون يك نیروی ارادی و آگاه که انقلاب را بخواد و نوید بدهد و راه حل و افق انقلاب را پیشاروی جامعه ترسیم کند رخ نخواهد داد. این نیروی ارادی آگاه حزب کمونیست کارگری است. انقلاب آتی ایران حول گرایش و حزب کمونیست کارگری شکل خواهد گرفت. نه به این دلیل که جامعه خواهان رهائی کارگر است، بلکه برعکس به این دلیل که طبقه کارگر و حزب او پرچم رهائی جامعه را در دست دارد. باین دلیل که بطور عینی و ایزکتیو راه رهائی جامعه مذهب زده ایران، جامعه ای که تشنه مدرنیسم و مدنیت و انسانیت و آزادی و برابری است، انقلاب و سوسیالیسم است و این پرچی است که حزب ما در مقابل جمهوری اسلامی و کل کمپ ضد انقلاب بومی و جهانی در ایران بر افراشته است. مانیفست کمونیست صد و پنجاه سال قبل اعلام کرد کارگران تنها با رهائی جامعه میتوانند خود را رها کنند و این حقیقت در ایران امروز بیش از هر جا و هر زمان دیگری صدق میکند. *